

## نامهای ایرانی و اصالت آنها

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار در کتاب مشهور خود قابوس نامه که اندرنامه ای ست خطاب به پسرش گیلانشاه، فصلی در موضوع فرزند و تربیت او نوشته و اولین پندش آن است که چون فرزندت آید «اول چیزی که باید نام خوش بر او نهی».

ایرانیان روزگار ما هم از این امر غافل نیستند. بارها دیده ایم که دوستان و آشنایانی که صاحب نورسیده ای شده اند یا نوزادی در راه دارند درباره نام کودک مشورت کنند و به خصوص جویای اصالت ایرانی نام برگزیده باشند. یک بار دوستی که تازه صاحب دختری شده بود این موضوع را تلفنی با من در میان گذاشت و گفت: ما «یلدا» را در نظر داریم، فقط می خواهیم بدانیم نام اصیل ایرانی هست یا نه؟ گفتم: در ایرانی بودنش چه گمانی داری، مگر کم اند هموطنانی که این نام را بر دختران خود نهاده اند؟ وانگهی برای ما فارسی زبانان یلدا لفظی کاملاً آشنا و نام دیگر شب چله است که آن هم از جشنهای باستانی سرزمین ماست، با کیش مهر مرتبط است و در حقیقت شب تولد ایزد مهر یا آفتاب عالمتاب است. پرسید: عربی که نیست؟ گفتم: عربی عربی که نه، ولی گویا لفظی سریانی باشد که زبانی از خانواده زبانهای سامی ست؛ یلدا از ریشه ثلاثی ولد و با مشتقات تولد و ولادت و مولود و مولود و میلاد و والد و اولاد و امثال آنها خویشاوند و همطایفه است... به این جا که رسیدم حرفم را برید و گفتم: اینها که انگار عربی ست! خیر، بایستی دور این اسم را خط بکشیم و به فکر اسم دیگری باشیم؛ تو خودت اسمی سراغ نداری که هم

واقعاً ایرانی باشد و هم تلفظش در زبان انگلیسی روان و آسان باشد؟ ناگهان واژه «مهر» که چند لحظه پیشتر بر زبانم رفته بود به ذهنم آمد، گفتم: مهری چطور است؟ مضموناً ایرانی ناب و صوراً فارسی محض است، قرنهایست که به عنوان نام زنانه متداول است و علاوه بر همه این مزایا کمابیش مثل Mary که از رایج ترین نامهای انگلیسی ست، تلفظ می شود. اما این پیشنهاد، او را چندان خوش نیامد؛ با لحنی که حاکی از ناخرسندی بلکه رنجش از این پیشنهاد «املی» بود، گفت: مهری یادآور نسل قدیمهاست، ما در جستجوی یک اسم تازه و امروزی هستیم. چون نام دیگری، که مزید بر همه خصایص سابق الذکر، شیک و مدرن و امروزی هم باشد سراغ نداشتم، خداحافظی کردیم.

چندی بعد خبر رسید که نام «نادیا» را بر نوزاد نهاده اند و آن را از یکی از کتابهایی که در باب نامهای «خالص» ایرانی تدوین شده استخراج کرده اند. البته این نام زیبا تمامی ویژگیهای مطلوب را دارا بود جز آن که در ایرانی بودنش باید تردید کرد و هم در اصالت آن.

راستی «نادیا» نامی ایرانی ست؟ به عقیده این جانب هر نامی که در میان ایرانیان رواج یافته باشد می توان آن را ایرانی شمرد. منشأ لفظ نادیا هرچه باشد، این نام در جامعه ایرانی کمابیش نوظهور است و چنانچه در طی چند نسل رایج شود خود به خود شناسنامه ایرانی خواهد گرفت و از اصالت برخوردار خواهد شد - همان اصالتی که در نامهای یونانی تبار نرگس و سپهر و دیبیم و سیمین هست. اما آنچه به طور قطع و یقین می توان گفت این است که نادیا فعلاً نام اصیل ایرانی نیست.

البته باید توجه داشت که مرتبه اصالت فقط از سابقه استعمال یک واژه به عنوان نام خاص افراد احراز نمی شود. پاره ای از نامهای مبتکرانه خود به خود اصیل هم هستند. نمونه آن «ترانه» است، که می گویند اول بار شادروانان دکتر زهرای خانلری - کیا و دکتر پرویز ناتل خانلری بر دختر خود نهادند و بسیار زود به نامی فراگیر تبدیل شد. همین طور است پرگل، فرشاد، فرحناز، گلشید، مهشید، دریا که ظاهراً در قدیم به عنوان نام اشخاص رایج نبوده ولی چون خوش آهنگ و فارسی و مطبوع طبع فارسی زبانان اند، به سرعت جای خود را در جامعه ایرانی باز کردند. بنابراین اصالت و تازگی الزاماً نقیض یکدیگر نیستند.

اما تشخیص تازگی نام همیشه آسان و سرراست نیست. هرگاه در روستاهای دور دست به جستجو پردازیم نامهای کهنی خواهیم یافت که در لهجه های محلی محفوظ مانده اند. محمود دولت آبادی در رمان جای خالی سلوچ نام «مِرگان» را برای قهرمان زن داستان خود برگزیده و در حاشیه یاد آور شده که این نام تلفظی بومی از «مهرگان» است. بنابراین اگر

بگوییم مهرگان به عنوان نام زنانه کاملاً تازگی دارد راه خطا رفته ایم چه این نام بنا بر نقل دولت آبادی در میان روستاییان خراسان مسبوق به سابقه است. برخی نامها هم هستند که از نو «کشف» می شوند. در مجلسی زوج جوانی را دیدم که نام «نازنین» را بر دختر شیرخواره خود نهاده بودند و می پنداشتند که نامی «آک بند» و تازه است. وقتی گفتم نام مادر بزرگ من نازنین بوده تعجب کردند و شاید هم کمی دلگیر شدند.

انگیزه های گوناگونی برای نامگذاری می توان برشمرد و ملاحظات سیاسی و اجتماعی یکی از آنهاست که از ایام قدیم تا زمان حاضر پیوسته منظور نظر طبقات مختلف جامعه ایران بوده است. هرگاه به فهرست شاهان و شاهزادگان ساسانی نظر کنیم خواهیم دید که در دوره اخیر این سلسله، در کنار نامهای مذهبی که از قدیم هم معمول بود، برخی نامهای ملی و حماسی مانند خسرو و قباد و کاووس (یادآور کیخسرو و کیقباد و کیکاووس) ظاهر می شود. این نامها به خاندان سلطنت محدود نبود، چنان که آخرین سپهسالار ایران رستم فرخزاد همنام پهلوان نامی حماسه ملی ست. رواج این گونه نامها با زمان گردآوری و تدوین خداینامه (شاهنامه ساسانی) مقارن بوده و انگیزه آن بایستی دامن زدن به عواطف و احساسات ملی ایرانیان برای دفاع از مرز و بوم خویش در برابر تعرض روزافزون ترکان در شرق و رومیان در غرب بوده باشد. نظیر همین وضعیت را در آغاز سلطنت خاندان صفوی می توان یافت؛ علاقه ای که شاه اسمعیل سردودمان این سلاله به احیای ملیت ایرانی و شاهنامه نگاری و شاهنامه خوانی ابراز می کرد در نام پسرانش طهماسب و بهرام و سام نیز تجلی یافت.

توجه به نام قهرمانان شاهنامه پس از انقلاب مشروطه در میان ایرانیان تجددخواه بار دیگر فزونی گرفت. در زمانی کوتاه این نامها به قدری رایج شد که کم کم عذوبت خود را از دست داد و از نیمه عهد پهلوی نامهای هخامنشی چون کورش و داریوش و خشایار و کامبیز خریداران فراوان یافت. به ویژه در جشنهای دوهزار و پانصدمین سالگرد تأسیس دولت هخامنشی، «کورش» از چنان محبوبیتی برخوردار شد که آن را به نام ولیعهد افزودند!

پس از انقلاب اسلامی نیز گرایشهای نوینی در نامگذاری به ظهور رسید. با نگاهی به نام شاگردان ممتاز مدارس مندرج در جراید خواهیم دید که «میثم» و «سمیه» از نظر فراوانی اگر در صدر نامهای پسرانه و دخترانه نباشند، از پربسامدترین نامها هستند. این دو نام به ویژه در گروه سنی زاده شده در چند سال پس از انقلاب فراوان است. «یاسر» و «عمار» و «ابوذر» از جمله نامهای مستعار مورد علاقه جوانان بسیجی ست. از سوی دیگر

طرفداران نامهای فرنگی و شبه فرنگی هم نسبت به سابق به مراتب بیشتر شده و نامهایی از قبیل فلورا و مانیلا و آزیتا و نینا از رواج بیسابقه برخوردار است.

شاید به همین سبب باشد که در سنوات اخیر حساسیت دولت نسبت به نامگذاری افرون شده و گویا فهرستی نیز مشتمل بر نامهای «مجاز» انتشار یافته است و چنانچه نام مورد نظر والدین مورد سوء ظن مأموران ثبت موالید باشد به آن مراجعه می کنند و اگر نام در فهرست نباشد از صدور شناسنامه خودداری می کنند. ظاهراً در چنین مواردی پذیرش نام منوط به کسب اجازه از مراجع ذیصلاح مانند فرهنگستان می شود. چند سال پیش در خدمت استاد فقیدم دکتر احمد تفضلی - که یادش به خیر باد - در دفتر کارش در دانشگاه تهران بودم. زوج جوانی سراسیمه وارد دفتر شده برگه استعلامی را که از سوی سازمان ثبت احوال صادر شده بود به استاد نشان دادند و خواهش کردند آن را امضاء کند. می گفتند ما فلان نام را برگزیده ایم<sup>۱</sup> که نام گیاهی در گویش کردی ست و قبول آن از سوی اداره شناسنامه بسته به تأیید عضوی از اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی ست و ما برای همین نزد شما آمده ایم. دکتر تفضلی با لبخندی ملاحظت آمیز و نجابت فطری خویش برگه را بی هیچ قید و شرطی امضاء کرد و افزود: نامگذاری حقی ست که نمی توان آن را از مردم گرفت و این نام خواه فرنگی باشد خواه ایرانی، خواه اصیل باشد یا نباشد، چون برگزیده پدر و مادر و فراخور سلیقه آنهاست ایرادی به آن نمی شود گرفت.

باری برگردیم بر سر موضوع اصالت نام. شاید بتوان گفت که برجسته ترین معیار اصالت، فارسی بودن نام باشد؛ و البته منظورم از فارسی «پارسی سره» نیست بلکه زبانی ست هزار و دویست ساله که در فضای آن رودکی و فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و ایرج و بهار و پروین شعر گفته اند و عنصر المعالی و بیهقی و نصرالله منشی و نظام الملک و قائم مقام و فروغی و فروزانفر و غلامحسین یوسفی نثر نوشته اند. بنا بر این دریافت از ابعاد زبان فارسی، نامهایی چون شهلا و شیدا و لیلا و رعنا و صفا و وفا و رضا همه فارسی ست گویا این که از زبانهای غیر ایرانی اخذ شده باشند و ایرانی تبار نباشند. به عکس هر نام ایرانی تباری فارسی نیست، از این جمله است: گلاویژ (کردی)، سپرغی (پشتو)، پکور (پهلوی اشکانی)، افریغ (خوارزمی)، دیواشتیچ (سعدی)، اسپچنا (فارسی باستان)، هوخستر (مادی)، ورثرغن<sup>۲</sup> (اوستایی).

زبانهایی که از آنها نمونه آوردیم همه از اعضای خانواده زبانهای ایرانی اند و با زبان فارسی خویشاوندی نسبی دور و نزدیک دارند. نکته درخور توجه این است که زبان فارسی نظام آوایی خاص خود دارد که در طی دگرگونیهای تاریخی شکل گرفته و یکی از ارکان

تحول آوایی آن وزن شعر فارسی ست که تلفظ زبان را به صورت امروزی تثبیت کرده است. بسیاری از نامهای کهن ایرانی پس از گذراندن مراحل دگردیسی آوایی، بنا بر قواعد زبانشناختی ایرانی، به فارسی امروز رسیده است. برای نمونه ورثرغن<sup>١</sup> به صورتهای ملفوظ ورثرغن<sup>٢</sup>، ورثران، ورهران، وهران دگرگون شده تا سرانجام به صورت «بهرام» در شاهنامه تثبیت شده است. بنا بر این می بینیم که صورت ایرانی باستان، و حتی گاه ایرانی میانه این نامها با نظام صوتی زبان فارسی دری سازگار نیست و بنابراین به گوش فارسی زبانان ناآشنا و بسا که ناخوشایند است.

حال که دریافت ما از مفاهیم «فارسی» و «ایرانی تبار» روشن شد، می توانیم به تنظیم نامهای ایرانی بر اساس این دو معیار پردازیم. از ترکیب این دو معیار چهار گروه به دست می آید: ۱- فارسی و ایرانی تبار، ۲- فارسی و غیر ایرانی تبار، ۳- ایرانی تبار و غیر فارسی، ۴- نه فارسی و نه ایرانی تبار. این دسته بندی را می توان یک روش زبانی- تاریخی دانست زیرا فارسی بودن بر اصالت صوتی (زیبایی) و ادبی، و ایرانی تبار بودن بر وجه اشتقاق و بر سابقه تاریخی و قومی نامها حکم می کند. اکنون بینیم در هر یک از گروههای چهارگانه چه نامهایی جای می گیرند و اختیار چنین روشی چه نارساییهایی دارد و چه نتایجی به بار می آورد. شایان ذکر است که مطالب این گفتار به زبان رسمی ایران محدود است و اقلیتها را شامل نمی شود.

#### ۱- نامهای فارسی و ایرانی تبار

در حدود نیمی از نامهای زنانه متداول در ایران در این گروه جای دارند و پر بسامدترین آنها عبارت است از: فریبا، پروین، نسرین، ناهید، مهناز، سوسن، فرزانه، شهناز، مژگان، فرشته، منیژه، مهین، مینا. ۲. رایجترین نامهای مردانه این گروه: فرهاد، مهرداد، بهروز، بهرام، پرویز، فریدون، بیژن، خسرو، بهمن، شهرام، جمشید، هوشنگ، کامران، بهزاد، و ایرج. ۳. در برخی نامها در طول زمان دگرگونی رخ داده است: فرنگیس (اصلاً فریگیس)، پوران (اصلاً بوران با واو مجهول)، شاپور (اصلاً شاپوهر)، میلاد (صورت شاهنامه ای مهرداد).

۱-۱- برخی از نامهای فارسی و ایرانی تبار معرب شده است، مانند کسری (اصلاً خسرو)، قابوس (کاووس)، جواهر (گوهرها). سراج الدین همان چراغ دین است. بوزرجمهر به جای بزرگمهر، که در وزن متقارب نمی گنجد، در شاهنامه به کار رفته است.

#### ۲- نامهای فارسی و غیر ایرانی تبار

بر حسب این که نام از چه زبانی گرفته شده، این گروه به چند دسته تقسیم می شود.

۱-۲- از عربی. این دسته اکثریت بزرگ نامهای مردانه و در حدود نیمی از نامهای زنانه را در بر می گیرد. پاره ای از این نامها غیر دینی ست و غالباً معنی خاصی از آنها اراده می شود: سهیلا، زهره، ثریا، شهره، فرح، ساغر، ساقی، زینت، سحر، شوکت، صحرا، سرور، شعله، رؤیا، حمیرا، راحله، شراره، شقایق، فتانه، طنّاز، غزال، ملیحه، جمیله، الهام، صهبا، عزت، لطیفه، لیلا، بدرالملوک، لعبت، سهیل، حشمت، سعید، مسعود، ناصر، منصور، مراد، نادر، ساعد.

نامهای مذهبی این دسته هم متنوع است و هم فراوان. اکثریت مطلق آنها نامهای شیعی و اسامی و القاب اهل بیت و خاندان نبوت است. سادات ایران از عهد صفوی به بعد منحصرأً این نامها را با پیشوند «سید» بر اولاد ذکور خود می نهاده اند. پربسامدترین نامهای شیعی در مردان عبارت است از: محمد، علی، حسین، محمدرضا، احمد، علیرضا، محمود، حسن، مهدی، محمدعلی، غلامرضا، عباس، محسن، رضا، محمدحسین، حمیدرضا، مرتضی، علی اکبر، مصطفی، علی اصغر، غلامحسین.<sup>۴</sup> و در زنان: فاطمه، زهرا، معصومه، صدیقه، طاهره.<sup>۵</sup>

۱-۱-۲- نامهای عربی تبار فارسی شده از دگرگونی در معنی: مریم (نام گل)، رعنا (معنی معکوس نسبت به اصل)؛ یا از دگرگونی در لفظ: حوری، لیلی، فریده، به وجود آمده است.

۲-۱-۲- نامهای ترکیبی. تعدادی از نامها از ترکیب دو جزء ایرانی و عربی حاصل می شوند: گل محمد، یاره محمد، ناز محمد، شیرعلی، رستم علی، دوست علی، عباسجان، فرحناز، فلک ناز، گلنسا، فرخ لقا، فخرالزمان، گوهرالشریعه.

۲-۲- از زبانهای بین النهرین. مجاورت ایرانی زبانان با بین النهرین و اخذ عناصر فرهنگی از مدنیت کهنسال آن راه ورود نامهای بسیاری را به زبانهای ایرانی گشود. در روزگار ساسانیان بخش قابل توجهی از باشندگان نواحی باختری و جنوبی را مسیحیان تشکیل می دادند که عادهً نامهای آرامی و سریانی داشتند. ایرانی زبانانی که در آن ایام به کیش ترسایی می گرویدند نیز نامهای مسیحی بر فرزندانشان می نهادند. نام گروهی از مدرّسان گندیشاپور سامی ست: جرجیسوس، جبریل، یوحنا، حنین، داوود، اسحق. در داستان یادگار زیران که در عهد اخیر ساسانی به نگارش درآمده و موضوع آن جنگ گشتاسپ با ارجاسپ تورانی در راه دفاع از دعوت زرتشت است، دیوان سالار دربار ایران ابراهیم نام دارد. این نام ظاهراً در میان دبیران سریانی دستگاه ساسانیان رواجی داشته است.

چند نام رایج که اصلی بین النهرینی یا عبری دارند و حضور آنها در فارسی دیرین است: کیوان، دیبا، شیدا، یلدا، سارا، مانی، طوبی.

۲-۳- از یونانی. تماس دیرین ایران با یونان موجب شد تعدادی لغت یونانی به زبانهای ایرانی راه یابد که برخی به صورت نام خاص درآمده: نرگس، سپهر، دیهیم، مروارید، صدف، الماس، زمرد، کیمیا. سیمین به معنی نقره ای از سیم مشتق است و سیم مأخوذ از زبان یونانی ست. اسکندر، نام فاتح مقدونی، ابتدا در نزد ایرانیان منفور بود، لیکن بعدها برایش شناسنامه ایرانی ساخته شد و به عنوان آخرین پادشاه کیانی و شهریاری بخرد و حکیم قلمداد شد. در نام «برجعی» جزء نخست (برج) از یونانی وارد فارسی (احتمالاً فارسی میانه) شده اما اصلاً لغتی آلمانی (بورگ) و به معنای قلعه است.

۲-۴- از ترکی و مغولی. حضور اقوام آلتایی در تاریخ ایران موجب رواج لغات و نامهای تازه ای در زبان فارسی شد. گروهی از این نامها بر چهره های تاریخی دلالت دارند: چنگیز، هلاکو، تیمور، ارسلان، سنجر، نیز بهادر. همچنین پیشوندها و پسوندهای آلتایی در برخی نامهای فارسی هست: خان در خان محمد، آقا در آقا بزرگ، خاتون در نرگس خاتون، قلی در رضاقلی (معادل غلامرضا). بیگ و بیگم و بی بی که هم در مقام نام بسیط و هم در ترکیب به کار می روند (بیگ محمد، گوهر بیگم)، احتمال دارد از لفظ ایرانی بغ / بی به معنای خدا و صاحب به ترکی راه یافته باشند.

### ۳- نامهای ایرانی تبار و غیر فارسی

این نامها یا از زبانها و گویشهای ایرانی غیر فارسی ست یا آن که از سابقه تاریخی برخوردارند ولی در ادب هزارساله فارسی یا نیامده اند و یا استعمالشان متأخر است.

۳-۱- از گویشها. این دسته از گویشها و لهجه های زنده یا متروک گرفته شده. نمونه گویشهای زنده، لهجه های کردی ست: کژال، روناک، گلاویژ، پرشنگ، هیمن. از جمله گویشهای متروک به ویژه از گویش طبری چند نام رایج شده است. نیما یوشیج که اصلاً علی اسفندیاری نام داشت، نام هنری خود «نیما» و هم نام پدرش «شراگیم» را ظاهراً از زبان قدیم طبری گرفت. همچنین است شروین، مازیار، کوهیار، مرداویج که نام بزرگزادگان و امرای طبرستان بوده است.

۳-۲- از زبانهای باستانی. به خلاف عموم نامهای ایرانی تبار که سیر تحول طبیعی خود را پیموده و به فارسی رسیده اند (مانند دارا و مهرداد و ساسان و هرمز و افراسیاب و آذر و رودابه و تهمین و هما)، شماری از نامهای باستانی که با گذشت ایام فراموش شده بود در دوره معاصر احیا و رایج گشته اند. نام پادشاهان هخامنشی - که در شاهنامه از آنان

ذکری نیست- در این زمره اند و نیز شماری از شاهان اشکانی (ارد، اشکان) و نام قهرمانان اساطیری (مانند آرش).

سابقهٔ احیای این گونه نامها به حدود یک قرن پیش می رسد که ایرانیان از وجود دولت هخامنشی و اهمیت آن در تاریخ جهان باستان آگاه شدند. عموم این نامها در تواریخ یونان باستان ثبت است و از آن جا به زبانهای زندهٔ اروپا راه یافته بود. از دیگر سو، صورت فارسی باستان این نامها در طی تحقیقات تاریخی و باستان شناختی نوین از سنگنوشته ها قراءت شد. بنابراین ایرانیان معاصر ابتدا تلفظ اروپایی و سپس گونهٔ کتیبه ای نامها را به جای آوردند.

برای مثال «سیروس» تلفظ فرانسوی برگرفته از «کورس» یونانی است که در کتیبه ها «کورش» ضبط شده است. «داریوش» میانگین دو تلفظ است: «داریوس» یونانی-فرانسوی و «داری و هوش» کتیبه ای. گونهٔ شاهنامه ای آن، «دارا»، نتیجهٔ تحول طبیعی این واژه از زبان فارسی باستان به فارسی میانه و نو است. «داریا» جعل دیگری از همین نام است با سابقهٔ کمتر. نام دیگر، «کامبیز» است که گونهٔ فرانسوی مأخوذ از «کامبوسیس» یونانی ست. گونهٔ کتیبه ای آن «کمبوجیه» (با یاء بی تشدید) هرگز رواج نیافت (ظاهراً به خیال این که معرب است). چندی هم در کتابهای تاریخ «کامبوزیا» می نوشتند! دیگر «خشیار» است که کوتاه شدهٔ «خشیارشا»ی کتیبه هاست. لابد اصل آن را «خشیار شاه» پنداشته اند که پسوند «شاه» را ساقط کرده اند. در هر حال «خشیارشا» با پنج هجا و از جمله سه هجای بلند در تلفظ فارسی امروز زیاده سنگین است.

۳-۳- گونه های فرنگی و شبه فرنگی. پاره ای از نامهای باستانی با همان صورت فرنگی در میان فارسی زبانان معاصر رواج یافته یا آن که تلفظ آنها به گونه ای ست که نامهای فرنگی را تداعی می کند. برای مثال «آتوسا» و «ماندانا» و «رکسانا» تلفظهای فرانسوی (از یونانی) نامهایی اند که صورت فارسی باستان آنها در دست نیست و فقط نام آخر به شکل «روشنک» یا «رخشانه» به فارسی امروز رسیده است. کیفیت تلفظ سه نام مذکور با زبان ادبی فارسی سازگار نیست (چون در آنها الف ممدود کوتاه و با ارزش آوایی فتحه ادا می شود)؛ این است که همسان نامهای اروپایی به گوش می رسد و علت رواجشان هم بسا که همین خصوصیت باشد. همین طور است «آناهیتا» و «میترا» که صورتهای فرنگی از نامهای اصالةٔ ایرانی اند. آناهیتا همان «ناهید» فارسی ست و صورت پهلوی آن «آناهید» است. میترا معادل «مهر» فارسی ست که در عهد باستان «مِثر» خوانده می شده است.



نامهای تازه تری از قبیل «آریا» و «آریو» و «آرین» صورت اصیل فارسی شان «ایرج» (نام پسرانه) و «ایران» و «ایراندخت» (نام دخترانه) است. «آرتا» گویا همان «آرت» ایزد پیمان و راستی باشد که در جزء اول ترکیبات اردشیر (آرت خَشْتَر = پیمان شهریاری) و اردوان (پاسدار پیمان) به کارفته است. «راشنو» ظاهراً با روشنایی مربوط است و «وریا» گویا «صورت اوستایی» همان صفتی باشد که در فارسی «ویر» به معنای «هوش» آمده است. «رامیس» نیز ظاهراً لفظی ساختگی و همطراز الفاظ دساتیری مثل «فرنود» است.

اگر بنا باشد نامهایی چون رکسانا و میترا و آرین را ایرانی تبار تلقی کنیم آن گاه بایستی ژاسمن (که گونه فرانسوی شده یاسمن است) را نیز جزو همین دسته به شمار بیاوریم. با چنین منطقی «رُز» نیز ایرانی تبار خواهد بود! از این جا معلوم می شود که ایرانی تبار بودن نام دلیلی بر اصالت آن در زبان فارسی نیست و نامهای این دسته اگر به گروه چهارم (بنگرید به ذیل) متعلق نباشند، در مرز میان گروههای سوم و چهارم معلق و بلا تکلیف می مانند.

#### ۴- نه فارسی و نه ایرانی تبار

نامهای این گروه در دهه های اخیر رواج گرفته و رواج آنها روزافزون است. اکثر این گونه نامها اسامی زنانه فرنگی و شبه فرنگی ست. زویا، ویدا، ژیلا، تامار، شیلا، نینا، آزیتا، آیدا، دیانا، فلور، گیلدا، گلوریا، لیدا، ریتا، نادیا، مرسده، ژینوس، نلی و امثالهم. برخی از این نامها معنای فارسی هم دارند: سوزان، دانا، نیکی. نامگذاری ترکی نیز چندی ست در میان ترکی زبانان ایران رسم شده و به دیگران تسری یافته است: جیران، مارال، اولدوز، سلماز، ساناز، نازلی.

\*\*\*

اکنون به خلاصه گفتار می پردازیم:

- ۱- ایرانی تبار بودن نام به خودی خود دلیلی بر اصالت ملی آن نیست. اصالت نام ایرانی منوط به سابقه رواج و هماهنگی آن با نظام آوایی زبان فارسی ست، و تردیدی نیست که بسیاری از اسامی رایج و آشنای بیگانه تبار در این زمره اند.
- ۲- در صد ساله اخیر گروهی از نامهای باستانی ایران احیا شده و در میان فارسی زبانان رواج عام یافته است. این گونه اسامی بر اثر کثرت استعمال عملاً به زبان فارسی پروانه ورود یافته و سابقه ای را که لازمه اصالت است احراز نموده اند.

۳- در دهه های اخیر گرایش به نامهای فرنگی و شبه فرنگی، به ویژه در نامگذاری دختران، مشهود است. اسامی شبه فرنگی عموماً از زبانهای باستانی ایران یا از لهجه های محلی اقتباس می شوند لیکن نمود آنها در دستگاه صوتی زبان فارسی به گونه ای است که اسامی اروپایی را تداعی می کنند. رواج روزافزون نامهای نامأنوس روسی و ترکی نیز همین انگیزه را دنبال می کند: گریختن از فرهنگ اصیل ملی و زبان فارسی.

۴- در سنوات اخیر دولت ایران برای پیشگیری از شیوع نامهای غیر ملی و غیر اسلامی تمهیداتی به عمل آورده است، چنان که از ثبت برخی از نامها در شناسنامه رسماً ممانعت می شود.<sup>۱</sup> اگرچه در حسن نیت این اقدام نمی توان تردید کرد، لیکن روشی که اتخاذ شده متناسب با سنن ملی ما در نامگذاری نیست و با توجه به بحران هویتی که با آن دست به گریبانیم ثمربخشی این رویه در مظان تردید و تأمل قرار می گیرد.

چه باید کرد؟ در میان کتب مرجع فارسی جای یک فرهنگ معتبر ناظر به نامگذاری خالی است. بسیاری والدین تحصیلکرده که می خواهند برای فرزند خود نامی تازه برگزینند از سرناچاری به یکی از کتابهایی که در این زمینه تدوین شده مراجعه می کنند و تا جایی که این نگارنده اطلاع دارد هیچ یک از این مراجع قابل اعتماد نیست.<sup>۱</sup> در چنین فرهنگی لازم است تمامی نامهای رایج در کشور را (به جز اسامی مخصوص اقلیتها که بحثی جداگانه است) از هر اصلی که باشند اعم از اصیل و غیر اصیل در مدخل آورد، و در جلوه ریک، علاوه بر معنی، دلالت تاریخی و مذهبی و فرهنگی و ادبی و سیاسی آنها را به اختصار یاد آور شد. برای اکثریت نامها یکی دو عبارت کفایت می کند حال آن که در مواردی شرح و تفسیر بیشتر ضرورت می یابد. آوردن وجه اشتقاق ضرورت چندانی ندارد چه کمتر کسی بدان اعتنا خواهد کرد. در باب نامهای ایرانی تبار می توان از پژوهشهای ارزنده ای که امثال یوستی، هوبشمان، هینتز، گرشویچ، مایهوفر و جز اینها در این زمینه انتشار داده اند یاری جست. با توجه به رواج بیسابقه کتابهای مرجع در کشور دریغ است در تدوین چنین فرهنگ سودمندی کوتاهی شود و چه بهتر که فرهنگستان زبان و ادب فارسی در این راه قدمی بردارد. هرگاه یک فرهنگ معتبر نامگذاری در دسترس عموم باشد پدران و مادران با تکیه بر دانش و به فراخور پسند و سلیقه خویش نام فرزندان خود را برخواهند گزید و هیچ حاجتی به دخالت و ارشاد مأموران ثبت احوال نخواهد بود.

## یادداشتها:

- ۱- آن نام اکنون در یادم نیست، همین قدر به یاد دارم که صبغة فرنگی داشت.
- ۲- عبدالکریم بهنیا، پژوهشی در نامهای ایرانیان معاصر، چاپ ۴، اهواز، ۱۳۶۹ (چاپ اول ۱۳۶۰)، ص ۳۳-۳۴.
- ۳- همان کتاب، ص ۸۱ تا ۱۴۴.
- ۴- همان کتاب، ص ۳۰-۳۱.
- ۵- همان کتاب، ص ۳۳-۳۴.
- ۶- «آتوسا» صورت اوستایی اش Hutaosa (هتوسا) ست.
- ۷- زنده یاد دکتر بهرام فره وشی بر آن بود که «گل» و «ورد» و «رز» (همه به معنی گل سرخ) هر سه از یک ریشه مشتق اند. صورت اوستایی آنان (وندیداد، فرگرد ۱۶، بند ۲)، وِردْ، در زبان فارسی میانه به صورتهای «وَرْت» و «وَرْد» آمده و صورت اخیر، در معنای گل سرخ، به زبانهای آرامی و عربی راه یافته است. «ورد» در دو گام در زمانی (دیاکرونیک) و همزمانی (سین کرونیك) دگردیسی (از دوره میانه به دوره نو و از لهجه شمالی به لهجه جنوبی) در فارسی رنگ «گل» به خود گرفته است. از سوی دیگر یونانیان آن را به صورت wro'on پذیرفتند که با حذف حرف نخست به ro'on تبدیل شد. سپس با حذف حرف آخر که جزء تصریفی خاص زبان یونانی ست، در زبانهای اروپایی به شکلهای rose و rosa نوشته شد. بنگرید به: ایرانویج، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷-۱۳۰.
- ۸- این معانعت در همه جا یکسان اعمال نمی شود. در تهران بسیار آسانتر از جاهای دیگر مجوز می دهند. این هم ناگفته نماند که گروهی از نامها «طاغوتی» تلقی می شوند، مانند «شاپور» یا هر نامی که در آن لفظ «شاه» باشد.
- ۹- از کتابی که بسامد برخی از نامهای این مقاله از آن استخراج شد - وداعیه «دانشگاهی» بودن هم دارد - یک مثال می آوریم - مثنی نمونه خروار: برای «مریم» دو معنی ذکر کرده: ۱- تلخ؛ ۲- مریم عذراء مادر عیسی (ع)؛ و برای معنی نخست در حاشیه افزوده: «خانم سوزان شمعون مریم را به معنی تلخ دانسته است» (ص ۲۲۱). بله، در جستجوی معنی نامی که از لحاظ فراوانی رتبه سوم را در میان اسامی زنانه ایران داراست، راهنمای ما باید خانم سوزان شمعون باشد!